

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان

سال دوم، شماره چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۹۴

صفحات ۵۳ - ۷۰

حذف شدن تاریخ مادها و هخامنشیان در حماسه ملی ایران

مصطفی سعادت^۱

چکیده

تاریخ ایران باستان را به سلسله‌های پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی تقسیم‌بندی می‌کردند. در داستان‌های حماسه ملی، ذکری از مادها و هخامنشیان نیست. هدف عمده مقاله حاضر، بررسی چرایی حذف تاریخ مادها و هخامنشیان در روایات حماسه ملی است. مادها در مناطق غربی ایران سکونت اختیار کردند و موفق شدند تا حکومتی گسترده و مقتدر تشکیل دهند. بر شرق ایران نیز کیانیان حکومت می‌کردند. مادها با پیشروی به سمت نواحی شرقی توانستند آن منطقه را ضمیمه حکومت خود کنند. پس از مدتی مادها مغلوب هخامنشیان می‌شوند و با حمله اسکندر، هخامنشیان از حکومت ساقط می‌شوند. در زمان اشکانیان، اقدام به جمع‌آوری داستان‌های ملی می‌شود. هنگامی که اشکانیان خواستند، به تدوین گذشته خود بپردازند، دو شکست بزرگ را به خاطر آوردند؛ اولی شکست حاکمان محلی آنان و پیچیده شدن طومار کیانیان بود و دومی، شکست هخامنشیان از اسکندر که انقراض هخامنشیان را سبب شد. شاید آنان، شکست اولی را در مقایسه با دومین شکست خیلی کوچک‌تر احساس می‌کردند، لذا تلاشی آگاهانه را شروع کردند تا شکست اولی، به فراموشی سپرده شود؛ البته این شکست از خاطره جمعی کاملاً زایل نشد؛ ولی خیلی کم‌رنگ شد و بدان شکل باقی‌ماند؛ اما شکست از اسکندر قابل زایل شدن نبود و به همین

^۱ - استاد دانشگاه شیراز، saadat@shirazu.ac.ir

دریافت مقاله: ۹۴/۸/۲۷، پذیرش مقاله: ۹۴/۱۲/۱۶

خاطر باقی ماند. در گذر زمان آنان توانستند این دو را با هم ادغام کنند؛ بنابراین، «دارایی» که از «اسکندر» شکست خورده، حاصل یکسان پنداری «فردی کیانی که از مادها شکست خورده» با «داریوش سوم که از اسکندر شکست خورده» است. لذا پس از کیانیان، حکومت اسکندر فرا می‌رسد و دوران مادها و هخامنشیان از داستان‌های ایرانی حذف می‌شوند. این ادغام باید در زمان اشکانیان رخ داده باشد چراکه در زمان ساسانیان، یک شکست شناخته شده بود و آنان از حکومت هخامنشیان بی‌اطلاع بودند.

کلیدواژه‌ها: پیشدادیان، کیانیان، حماسه ملی، هخامنشیان، مادها.

مقدمه

حماسه از جمله انواع ادبی است که در آن به وصف پهلوانی‌ها، جنگ‌ها، مردانگی‌ها و افتخارات قومی، ملی و نژادی پرداخته می‌شود. حماسه بیان‌کننده خاطره حادثه (یا حوادث) واقعی پیش از تاریخ است که در انتقال سینه به سینه بر آن شاخ و برگ‌ها افزوده شده است. به همین علت، این داستان‌ها غالباً با امور شگفت و غیرطبیعی آمیخته شده‌اند. غالباً این داستان‌ها توسط شاعر (یا شاعرانی) با زبانی زیبا به صورت شعر عرضه شده‌اند (مصاحب ۱۳۴۵، ج ۱، ص ۸۶۴). امروزه روایت‌ها و داستان‌های پهلوانی ایران را که حماسه ملی می‌نامیم به طور عمده و برجسته در ساختار ادبی شاهنامه فردوسی و آثار منظومه-سرایان پیرو وی جمع‌آوری گردیده‌اند به دست ما رسیده است. حماسه ملی ایران در طول تاریخ مراحل متعددی را که بدان اشاره شد پشت سر گذاشته است (دوستخواه ۱۳۸۴، صص ۱۵-۱۶).

ایرانیان از زمان ساسانیان تا قرن‌ها پس از پذیرش دین اسلام، تاریخ ایران باستان را به سلسله‌های شاهان پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی تقسیم‌بندی می‌کردند (مجم‌التواریخ و القصص ۱۳۸۳، صص ۲۴-۲۸ / مستوفی ۱۳۸۱، صص ۷۵-۹۶ / ابن‌عنبه ۱۳۶۳، صص ۲۴-۳۴ / ابن‌بلخی ۱۳۷۴، ص ۵۹). بنابراین داستان‌های حماسه ملی، به منزله تاریخ ایران مورد پذیرش بود. این تاریخ زمانی به صورت سینه به سینه نقل می‌شده است تا اینکه پس از مدت‌ها به کتابت درآمد و پس از آن، بارها این نوشته‌ها مورد گزند تندباد حوادث قرار گرفتند و یا به عمد و با انگیزه‌های مختلف دچار تغییرات شدند.

بنابه روایت شاهنامه فردوسی، در زمان زمامداری «دارا» که آخرین شاه از کیانیان است «اسکندر مقدونی» به ایران حمله می‌کند و پیروز می‌گردد. فردوسی رخدادهای بین شکست ایرانیان از اسکندر تا روی کار آمدن ساسانیان (که به روایت خودش دو قرن بوده است) را در ابیاتی بسیار اندک بیان می‌کند و به صراحت عنوان می‌دارد که نام و نشان آنان را در نامه خسروان ندیده است (فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۵، صص ۱۳۵-۱۳۶). در کتاب‌های التنبیه‌والاشراف (مسعودی، ۱۳۸۱، صص ۹۱-۹۲) و آثارالباقیه (بیرونی، ۱۳۶۳، صص ۱۵۴-۱۶۳) به تغییراتی اشاره کرده‌اند که توسط ساسانیان در مدت حکمرانی اشکانیان و حذف نام تعدادی از شاهان اشکانی داده شد. این تحریف تاریخی دارای انگیزه‌های متعدد و گوناگونی بوده است (رحمتی، ۱۳۹۴، صص ۲۳-۴۵). امروزه، فاصله زمانی سقوط هخامنشیان تا ظهور ساسانیان (شامل حکمرانی اسکندر، سلوکیان و اشکانیان) بیش از پنج قرن (از ۳۲۳ ق.م تا ۲۲۴ م) در نظر گرفته می‌شود (کاتوزیان ۱۳۹۲، صص ۴۵-۵۴)؛ بنابراین مدت زمان زیادی از این دوران برای قرن‌ها در پرده ابهام قرار داشت.

تحقیقات جدید نشان داده است که از حدود قرن‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد، مادها در قسمت‌های غربی ایران امپراتوری محلی خود را تشکیل دادند (دیاکونوف ۱۳۴۵، صص ۲۲۳-۲۲۴، صص ۲۷۴-۲۸۱، ص ۳۴۴، صص ۳۶۱-۳۶۵ / کاتوزیان ۱۳۹۲، ص ۳۶) و از حدود نیمه قرن ششم پیش از میلاد نیز پارسی‌ها امپراتوری بزرگ جهانی خویش را بنا نهادند (پیرنیا ۱۳۷۸، ص ۷۲ / کاتوزیان ۱۳۹۲، ص ۳۷). با کمال تعجب در داستان‌های حماسه ملی ما و همچنین در اوستا، ذکری از دوران پادشاهی مادها و هخامنشیان نیست. هدف عمده مقاله حاضر، تبیین چرایی حذف شدن این دوران در حماسه ملی است.

کیانیان

داستان‌های حماسه ملی ایران تا اندکی پیش از حمله اسکندر مقدونی به ایران که در شاهنامه فردوسی و سایر منابع به آنها پرداخته شده است با داستان‌های ذکر شده در اوستا دارای همخوانی بالایی است. این داستان‌ها مربوط به ایرانیانی است که در قسمت‌های شرقی و شمال شرقی فلات ایران می‌زیسته‌اند (بیرونی ۱۳۶۳، ص ۱۲۸ / کریستن‌سن ۱۳۸۲، صص ۲۱-۲۴ / صفا ۱۳۶۳، صص ۴۸۸-۴۹۱ / فرای ۱۳۷۷، صص ۵۸-۶۰).

تلاش‌هایی صورت پذیرفته است تا مشابهت‌هایی بین شخصیت‌های کیانی و شاهان هخامنشی نشان داده شود. از جمله می‌توان به مشابهت کیخسرو با کورش، کی‌گشتاسب با ویشتاسب هخامنشی، داراب با اردشیر و دارا با داریوش سوم آخرین شاه هخامنشی اشاره نمود (پیرنیا ۱۳۸۳، صص ۱۲۸-۱۵۴). با این وجود برخی از محققین بر این باورند که بجز مشابهت دارا با داریوش سوم، سایر مشابهت‌هایی که گزارش شده‌اند، بویژه تلاش‌هایی که برای همانندی کی‌گشتاسب با ویشتاسب هخامنشی صورت پذیرفته است، نمی‌توانند به واقع امر نزدیک باشند (کریستن‌سن ۱۳۵۵، صص ۳-۶ و صص ۴۵-۶۵ / پورداود ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱۵ و صص ۲۶۱-۲۶۴ / پیرنیا ۱۳۸۳، صص ۱۴۳-۱۵۰).

کیانیان شاهان یا امیران محلی ناحیه شرقی و شمال شرقی ایران دانسته شده‌اند (کریستن‌سن ۱۳۸۲، صص ۲۱-۲۴ / کاتوزیان ۱۳۹۲، ص ۴۲ / کریستن‌سن ۱۳۵۵، صص ۳-۶ / صفا ۱۳۶۳، صص ۴۸۸-۴۹۱). در حالی که هخامنشیان در جنوب و یا جنوب شرق ایران می‌زیسته‌اند (کاتوزیان ۱۳۹۲، صص ۳۶-۳۷ / پیرنیا ۱۳۷۸، صص ۶۹-۷۲). سرگذشت شاهان کیانی موضوع بخش مهمی از داستان‌های حماسه ملی ایران بوده است.

یافته‌های مهم از اواخر دوره کیانیان

۱. کوتاهی مدت شاهی در اواخر دوران پیشدادیان و کیانیان

بررسی شاهنامه فردوسی و سایر منابع دوره اسلامی نشان می‌دهد که مدت شاهی بسیاری از شاهان پیشدادی و کیانی بسیار زیاد گزارش شده است؛ مثلاً در دوره کیانیان، «کی‌قباد» ۱۰۰، «کی‌کاوس» ۱۵۰، «کی‌خسرو» ۶۰، «کی‌لهراسب» ۱۲۰، «کی‌گشتاسب» ۱۲۰ و «بهمن» ۱۱۲ سال پادشاهی کرده‌اند (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۳۳ و ج ۱، ص ۲۴۴ و ج ۲، ص ۲۸۰ و ج ۴، ص ۱۴۰ و ج ۴، ص ۱۸۰ و ج ۵، ص ۳ / ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۱۱۱ و ص ۱۵۰ و ص ۱۶۱ و ص ۲۲۶ / مجمل‌التواریخ و القصص ۱۳۸۹، صص ۲۴-۳۸ / مستوفی ۱۳۸۲، صص ۸۶-۹۶ / قزوینی ۱۳۸۶، صص ۵۲-۵۸). البته باید توجه داشت که ممکن است در منابع اندکی تفاوت در مدت شاهی کیانیان گزارش شده باشد که چندان در نتیجه‌گیری ما تأثیرگذار نیست.

در این میان در دو دوره مشخص مدت پادشاهی شاهان بشدت کوتاه گزارش شده است؛ یکی در انتهای دوره پیشدادیان (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۱۹۲-۲۲۴ / مجمل التواریخ و القصص ۱۳۸۳، صص ۲۷-۲۸ و صص ۴۳-۴۴ / مستوفی ۱۳۸۱، صص ۸۵-۸۶ / قزوینی ۱۳۸۶، ص ۵۱ / ثعالبی ۱۳۷۲، صص ۹۱-۱۰۴) و دیگری در انتهای دوره کیانیان (فرنبرگ دادگی ۱۳۹۰، ص ۱۴۶ / فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵، صص ۱۱-۵۰ / ثعالبی ۱۳۷۲، صص ۲۲۷-۲۳۸ / مجمل التواریخ و القصص ۱۳۸۳، صص ۲۴-۳۸ / مستوفی ۱۳۸۱، صص ۸۶-۹۶ / قزوینی ۱۳۸۶، صص ۵۲-۵۸). سؤال مهم این است که چرا در این دو مقطع، مدت شاهی شاهان بشدت کاهش یافته است؟

توجه به وقایع ثبت شده در حول و حوش دو مقطعی که در بالا به آنها اشاره شد، نشان می‌دهد که در این دو مقطع تغییرات شگرفی در حکمرانان صورت گرفته است و نیروها و بازیگران جدیدی ظهور نموده‌اند. در انتهای دوره پیشدادیان، ایران مورد تهاجم تورانیان قرار می‌گیرد. بنابه برخی روایات، «فراسیاب تورانی»، «نوذر» شاه ایران را به اسارت می‌گیرد و او را می‌کشد و برای مدتی بر ایران حکمرانی می‌کند (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۱۹۷-۲۱۳ / مستوفی ۱۳۸۱، صص ۸۵-۸۶ / قزوینی ۱۳۸۶، ص ۵۱ / ثعالبی ۱۳۷۲، صص ۹۷-۱۰۱). روایت‌های موجود کاملاً مشخص نمی‌کنند که در این دوران چه کسانی بر مسند قدرت در ایران تکیه زده‌اند. مثلاً کاملاً مشخص نیست که گرشاسب شاهی مستقل بوده است یا اینکه در شاهی با دیگری شراکت داشته است (طبری ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۶۹ / ابن بلخی ۱۳۷۴، ص ۷۰ / مجمل التواریخ و القصص ۱۳۸۳، ص ۲۸ و ص ۴۴ / بیرونی ۱۳۶۳، ص ۱۴۷ / ابن‌عنبه، ۱۳۶۳، ص ۲۸).

جالب اینکه در انتهای دوره کیانی نیز اتفاق مشابهی رخ می‌دهد. «همای» ۳۲ سال شاهی می‌کند و پس از وی فرزندش «داراب» برای مدت ۱۲ سال و سپس فرزند داراب که «دارا» نامیده می‌شود برای مدت ۱۴ سال شاهی می‌کند تا اینکه با شکستی که از «اسکندر مقدونی» می‌خورد، طومار زمامداری کیانیان بسته می‌شود (فرنبرگ دادگی ۱۳۹۰، ص ۱۴۶ / فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵، صص ۱۱-۵۰ / ثعالبی ۱۳۷۲، صص ۲۲۷-۲۳۸ / مجمل التواریخ و القصص ۱۳۸۳، صص ۲۴-۳۸ / مستوفی ۱۳۸۱، صص ۸۶-۹۶ / قزوینی ۱۳۸۶، صص ۵۲-۵۸).

شاهی مدت‌های طولانی (یکصد ساله و بیشتر از آن) نمی‌تواند مربوط به یک نفر باشد؛ بلکه این یک نفر نماینده چند تن از یک خاندان است که در رأس قدرت بوده‌اند و سپس صحنه را برای دیگران خالی کرده‌اند و چون گذشت زمان باعث شده که نام و نشان دقیق آنان و همچنین مدت شاهی هر کدام به بوتۀ فراموشی سپرده شود، تماماً به یک فرد شاخص از آن خاندان نسبت داده شده است (پیرنیا ۱۳۸۳، صص ۹۱-۱۵۶ / پورداود ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۲۲۳-۲۲۴). این نکته، سؤال اشاره شده در سطرهای بالا را مجدداً به یاد می‌آورد که چرا همچون سایر موارد، در انتهای دوره‌های پیشدادیان و کیانیان این یکی پنداشتن‌ها صورت نپذیرفته است و در مقطع‌هایی که نوعی به‌هم‌ریختگی اجتماعی، سیاسی و نظامی در آنها مشاهده می‌شود، اسامی شاهان و مدت شاهی آنان با دقت بیشتری در منابع ثبت شده است؟

این احتمال وجود دارد که تغییرات رخ داده در این دو مقطع کوتاه از نظر زمانی، بسیار عمیق، مهم و تاثیرگذار بر جامعه ایران بوده است که به این سادگی گرد فراموشی بر آن رخ داده‌ها نمی‌نشسته است. لذا هم در انتقال سینه به سینه و هم در زمان کتابت، تدوین و بازنگری در آنها به ذکر جزئیات بیشتری پرداخته شده است، به‌گونه‌ای که تا به امروز نیز از نام و مدت شاهی این شاهان اطلاع داریم. گرچند در برخی مواقع روایت‌ها با یکدیگر دارای تفاوتند که این تفاوت‌ها نیز نشان‌دهنده اهمیت ویژه‌ای است که این رخدادها داشته‌اند. در بندهش روایتی است که موید گفته بالاست: «چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، (ایران‌شهر) ویران شد، ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمۀ شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای، دخت بهمن را به شاهی نشانند. پس در شاهی دارای دارایان، اسکندر قیصر از روم بتاخت، به ایران‌شهر آمد. دارا شاه را بکشت» (فرنبغ‌دادگی ۱۳۹۰: ۱۴۰). بدون شک، شکست تلخ ایرانیان از اسکندر مقدونی، واقعه‌ای نبوده است که به این سادگی از خاطره جمعی ایرانیان زدوده شود؛ بنابراین، این خاطره بازگو می‌شده و پرواضح است که همراه با آن، نام شاهی که شکست در زمان او رخ داده است نیز تا زمان کتابت روایت‌ها در اذهان باقی مانده باشد. یک شکست بزرگ نظیر فروریختن یک حکومت مقتدر رخدادی نیست که یکباره اتفاق افتد؛ بلکه فرآیند سقوط یک حکومت، یعنی از شروع فساد

و نابسامانی و نهادینه شدن آنها تا وقوع تزلزل در ارکان اقتدار حکومت و بالاخره اضمحلال یک سلسله پادشاهی فرآیندی زمان بر است. احتمالاً شاهانی که ما بیش از دیگران از آنان اطلاع داریم وارثان تاج و تختی هستند که در زمان آنان کشور دچار مشکلات شده، به انحطاط نزدیک می‌شده است تا اینکه بالاخره سقوط حکومت با یک رخداد نظیر حمله خارجی اتفاق افتد.

۲. ارتباط پارت‌ها، مادها و پارس‌ها با یکدیگر

کیانیان را شاهان محلی شرق ایران می‌دانند (پورداد ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۲۲۱-۲۲۲ / کریستن‌سن ۱۳۸۲، صص ۲۱-۳۴ / کهزاد ۱۳۹۱، ص ۲۲). از شاهنامه و سایر منابع چنین برمی‌آید که در شرق ایران، ایرانیان نتوانستند پادشاهی بزرگی را پایه‌گذاری کنند. بلکه حکومت‌های محلی به‌وجود آوردند که در بسیاری از مواقع آنان با هم تعارض منافع داشته‌اند و همین مساله باعث بروز جنگ‌ها و کشمکش‌های فراوانی بین آنان می‌شده است. این منطقه با جنگ‌ها و درگیری‌های آبخور مناسبی برای تولد و تکوین داستان‌هایی شد که امروزه آنان را حماسه ملی می‌نامیم. در شاهنامه فردوسی، این امیران محلی، پادشاهان بزرگی تصویر شده‌اند که با واقعیت سازگاری ندارد. اقتدار کشور در هنگام زمامداری تمام شاهان کیانی یکسان نبوده است، در زمانی دولت کیانی از اقتدار و قدرت بیشتری در مقایسه با همسایگانش برخوردار بوده است (مانند دوره پادشاهی کیخسرو) و زمانی دشمنان کیانیان قدرتمندتر می‌شده‌اند و آنان از کیانیان باج طلب می‌کرده‌اند، مانند اوایل زمامداری کی‌گشتاسب که وی به «ارجاسب» پادشاه تورانی باج می‌پرداخته است (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۴، صص ۱۸۰-۱۸۱).

می‌دانیم که مادها و پارس‌ها نیز از جمله آریایی‌هایی بودند که پس از ورود به فلات ایران، راهی مناطق غربی و جنوبی شدند. محل سکونت آنان در مجاورت حکومت‌های قدرتمند آن زمان مانند ایلامیان، آشوریان و بابلیان بود. مادها به این همسایگان نزدیک‌تر بودند و احتمالاً همین نزدیکی و مجاورت باعث شد که آنان بتوانند از همسایگان خود راه و رسم کشورداری و گسترش قلمرو حکومتی را بیاموزند و آنگاه از آموخته‌هایشان در صحنه رقابت‌های محلی و سپس منطقه‌ای بهره‌برداری کنند (گیرشمن ۱۳۷۲، صص ۹۰-۹۲ /

دیاکونوف ۱۳۴۵، صص ۳۶۴-۳۶۵). به همین خاطر از میان سه گروه بزرگ پارت‌ها، پارس‌ها و مادها، گروه آخری، اولین ایرانیانی بودند که موفق شدند تا حکومتی گسترده و مقتدر تشکیل دهند. گرچند سابقه تشکیل حکومت‌های محلی در شرق ایران (مانند حکومت کیانی) می‌تواند به پیش از دوره مادها برسد (کریستن‌سن ۱۳۵۵، ص ۵۶).

در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد، هسته ابتدایی حکومت مادها از به‌هم پیوستن و اتحاد قبایل مختلف ماد به‌وجود آمد (دیاکونوف ۱۳۴۵، صص ۲۲۳-۲۲۴ و صص ۲۷۴-۲۸۱ و ص ۳۴۴ / پیرنیا ۱۳۷۸، ص ۶۱ / کاتوزیان ۱۳۹۲، ص ۳۶ / هوار ۱۳۶۳، صص ۲۹-۳۰ / هرودوت ۱۳۶۲، صص ۶۱-۶۲). پس از آن، مادها روابط حسنه‌ای را ضمن پرداخت باج با دولت قدرتمند آشور در پیش گرفتند (دیاکونوف ۱۳۴۵، ص ۳۶۱ / هوار ۱۳۶۳، ص ۳۰ / پیرنیا ۱۳۷۸، صص ۶۱-۶۲). در این هنگام مادها با حمله به پارس‌ها که در مناطق جنوبی و جنوب غرب ایران می‌زیستند به پیروزی‌های درخشانی رسیدند؛ در نیمه همان قرن به نواحی شرقی ایران که در اختیار کیانیان بوده است نیز دست یافتند و در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد مادها تقریباً تمام فلات ایران را در اختیار خود گرفتند (پیرنیا ۱۳۷۸، صص ۶۱-۶۲ / هوار ۱۳۶۳، ص ۳۲ / فرای ۱۳۷۷، صص ۱۲۰-۱۲۱). مشخص است که هخامنشیان جانشین مادها می‌شوند و تمام قلمرو حکومتی آنان را فتح و ضمیمه حکومت خود می‌کنند، از جمله نواحی شرقی و شمال شرق ایران (پیرنیا ۱۳۷۸، صص ۷۵-۷۶ / کاتوزیان ۱۳۹۲، ص ۳۷) تا اینکه حمله اسکندر مقدونی باعث سقوط هخامنشیان می‌شود.

۳. جنگ کیانیان با رومیان

در شاهنامه فردوسی بارها به جنگ‌های متعددی که بین ایرانیان و دشمنانشان روی داده پرداخته شده است. در تمامی دوران پیشدادیان و کیانیان (به استثنای سه پادشاه آخر دوره کیانی) درگیری ایرانیان با دشمنانی که عمدتاً تورانی نامیده می‌شوند، رخ داده است. بر اساس روایت فردوسی در زمان همای (ج ۵، صص ۱۷-۲۲)، داراب (ج ۵، صص ۲۷-۲۹) و دارا (ج ۵، صص ۳۶-۴۳) ایرانیان با دشمنانی که «رومی» نامیده شده‌اند، به جنگ پرداخته‌اند. ایرانیان در جنگ‌های اول و دوم، پیروز و در سومین جنگ، شکست می‌خورند که در نتیجه آن طومار کیانیان درهم پیچیده می‌شود. در کتاب‌های تاریخی نوشته شده در

سده‌های نخستین پس از ظهور اسلام نیز به جنگ ایرانیان با رومیان در اواخر دوران حکومت کیانیان پرداخته شده است (طبری ج ۲، صص ۴۸۴-۴۸۶ / مجمل‌التواریخ و القصص ۱۳۸۳، صص ۵۴-۵۵). در متنی باقیمانده از آشوریان، گزارش شده است که سپاهیان «سارگون دوم» (در سال ۷۱۳ پیش از میلاد) با هجوم به داخل فلات ایران، بسیاری از ایالت‌ها را در می‌نوردند؛ از جمله به ایالات دوردست در مرزهای کشور «آری‌بی» مشرق نیز می‌رسند (دیاکونوف ۱۳۴۵، ص ۲۷۵). از طرف دیگر می‌دانیم که مادها در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد تقریباً بر تمام فلات ایران فرمان می‌رانده‌اند (دیاکونوف ۱۳۴۵، ص ۳۶۵)؛ بنابراین می‌توان پذیرفت که خاطره جنگ کیانیان با رومیان که در روایت‌های حماسه ملی ایران گزارش شده‌اند، خاطره درگیری ساکنان شرق ایران با آشوریان و مادها باشد. در دوران کیانیان، دولتی بنام «روم» وجود نداشته، اما با توجه به زمان تدوین روایت‌های حماسه ملی که روزگار اشکانیان بوده، «روم» (که دشمن عمده آن روزگار اشکانیان بوده)، جایگزین آشور و ماد شده است.

دوران شاهی همای، داراب و دارا (به ترتیب ۳۲، ۱۲ و ۱۴ سال) جمعاً ۵۸ سال خواهد شد (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵، صص ۱۷-۲۲ و صص ۲۷-۲۹ و صص ۳۶-۴۳). جالب است که فاصله زمانی حمله «سارگون دوم» به نواحی شرقی ایران در ۷۱۳ پیش از میلاد (دیاکونوف ۱۳۴۵، ص ۲۷۵) تا حوالی ۶۲۵ پیش از میلاد یعنی هنگامی که احتمالاً مناطق شرقی ایران در اختیار مادها بوده است (دیاکونوف ۱۳۴۵، ص ۳۶۵)، نزدیکی با یکدیگر دارند.

۴. تشابه اسمی دو پادشاه آخر دوره کیانیان

از جمله موارد جالب و بی‌سابقه، تشابه نام دو پادشاه آخری دوره کیانی است که پدر و پسر هستند. در تعداد اندکی از منابع آنان «داراب» و «دارا» نامیده می‌شوند (گردیزی ۱۳۸۴، ص ۸۱)، ولی در سایر منابع هر دو «دارا» نامیده شده‌اند که ممکن است با پسوند‌های بزرگ و کوچک از یکدیگر تمیز داده شوند (ابن‌عنبه ۱۳۶۳، ص ۳۱ / بیرونی ۱۳۶۳، ص ۶۰، ۱۴۸، ۱۵۲ / ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۲۳۴ / مسعودی ۱۳۸۱، ص ۸۸). البته باید خاطر نشان ساخت که فردوسی در شاهنامه، در برخی موارد آنان را با یک نام و در برخی دیگر از جای‌ها آنان را با دو نام «داراب» و «دارا» می‌نامد (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵، صص ۲۵-

۳۰). بر اساس روایت فردوسی، داراب زنده بوده است که فرزندش متولد می‌شود. اگر فرزندی پس از پدر متولد شود، برخی‌ها برای زنده نگاهداشتن نام پدر، در هنگام نامگذاری، فرزند را به نام پدر می‌نامند. حال سؤال این است که چرا پدری فرزندش را همانم خود بنامد؟

۵. محل درگیری دارا و اسکندر

در منابع در خصوص محل درگیری دارا با اسکندر اختلاف وجود دارد. حسب تاریخ، امروزه می‌دانیم که ابتدا درگیری در سمت غرب بوده است و پس از شکستی که داریوش سوم از اسکندر می‌خورد، به سمت شرق متواری می‌شود که بالاخره در آنجا نیز کشته می‌شود (پیرنیا ۱۳۷۸، صص ۱۱۱-۱۱۷ / کاتوزیان ۱۳۹۲، ص ۴۵ / هوار ۱۳۶۳، صص ۶۶-۶۷). در منابع تاریخی نوشته شده به عربی و فارسی که در قرن‌های چهارم تا هشتم هجری تألیف شده‌اند در ذکر محل درگیری «دارا» و «اسکندر» اختلاف به چشم می‌خورد و این اختلاف، توجه برخی از مورخین گذشته را نیز به خود جلب کرده؛ مثلاً طبری و ابن‌اثیر به این موضوع اشاره نموده‌اند (طبری ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۴۹۲ / ابن‌اثیر ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۳۲۸-۳۳۰). برخی این درگیری را در سرزمین جزیره، واقع در غرب ایران (طبری ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۴۸۹-۴۹۱ / ابن‌اثیر ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۳۲۸-۳۲۹) و برخی آن را در ناحیه خراسان در مجاور خزر می‌دانند (طبری ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۹۲ / ابن‌اثیر ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۳۳۰). در شاهنامه فردوسی نبردهای متعددی بین دارا و اسکندر گزارش شده است (که از نظر تعداد دفعات نبرد دارای تشابه با اطلاعات تاریخی امروزین ماست) و نهایتاً کشته شدن دارا در کرمان اتفاق می‌افتد (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵، صص ۳۷-۵۰). پر واضح است که با توجه به محل سکونت و قلمروهای حکومتی هخامنشیان و یونانیان، درگیری عمده آنان نمی‌توانسته است در منطقه خراسان و در مجاورت خزر رخ داده باشد، بلکه باید بپذیریم که محل درگیری آنان با یکدیگر (علی‌رغم کشته شدن داریوش سوم در ناحیه خراسان) در قسمت غرب بوده است.

۶. سن کم دارا در هنگام رسیدن به پادشاهی

بر اساس شاهنامه فردوسی و بسیاری از منابع، داراب پس از رسیدن به پادشاهی مدت ۱۲ سال پادشاهی می‌کند. فردوسی روایت می‌کند که وی در ابتدا با لشکر «شعیب تازی» به نبرد می‌پردازد (ج ۵، ص ۲۶) و سپس به روم رفته و با «فیلقوس» به نبرد می‌پردازد (ج ۵، ص ۲۷). نتیجه نبرد داراب با فیلقوس با قراردادی که بین آن دو منعقد می‌شود به شرط پرداخت باج توسط روم و ازدواج داراب با ناهید (دختر فیلقوس) پایان می‌پذیرد. پس از ازدواج داراب با ناهید، داراب از بوی دهان همسرش رنجیده خاطر می‌شود و مهرش بدو به سردی می‌گراید بدان حد که همسرش را به یونان باز پس می‌فرستد. اسکندر فرزند داراب و ناهید است که در یونان به دنیا می‌آید. به ادامه روایت توجه نمایید. داراب پس از آن ازدواج می‌کند و از این ازدواج، فرزندی به دنیا می‌آید که از اسکندر کوچک‌تر است. این فرزند را «دارا» می‌نامند (ج ۵، صص ۲۷-۲۹). فردوسی در خصوص نامگذاری فرزند می‌گوید:

و زان پس که ناهید نزد پدر	بیامد زنی خواست دارا دگر
یکی کودکی آمدش با فر و یال	ز فرزند ناهید که‌تر به سال
هم آن روز داراش کردند نام	که تا از پدر پیش باشد به کام

داراب پس از ۱۲ سال پادشاهی می‌میرد و سلطنت به فرزندش دارا می‌رسد. پر واضح است که اگر نبردهای داراب با شعیب و فیلقوس و همچنین ازدواج و متارکه داراب با ناهید و ازدواج مجدد وی در عرض کمتر از یک‌سال اتفاق افتاده باشد، در هنگامی که دارا به تاج‌وتخت می‌رسد نمی‌توانسته است بیش از ۱۰ تا ۱۱ سال داشته باشد. بسیار بعید می‌نماید که در جامعه‌ای کوتاه مدت مانند ایران (کاتوزیان ۱۳۹۲، صص ۱۳-۱۵)، بزرگان جامعه، پذیرای پادشاهی کودکی خردسال باشند.

در شاهنامه فردوسی، تعیین نایب‌السلطنه حداقل در دو مورد گزارش شده است. یکی هنگامی که «بهمن» می‌خواهد بمیرد، پیش از مرگ وصیت می‌کند که همسرش تا به دنیا آمدن فرزندی که باردار است و بزرگ شدن وی نایب‌السلطنه باشد (ج ۵، صص ۹-۱۱) و دیگری در مورد شاپور ذوالاکتاف است که موبدی (به نام مهروی) به نیابت از وی برای چند

سال به کارهای کشور رسیدگی می‌کرده است (ج ۵، ص ۲۱۳) ولی در هیچ‌کدام از منابع ذکری از نایب‌السلطنه برای «دارای» ۱۰-۱۱ ساله نرفته است.

۷. نسب‌نامه اسکندر

حسب برخی روایات، داراب با دختر قیصر روم ازدواج می‌کند و چون مهرش بدو به سردی می‌گراید، او را نزد پدرش می‌فرستد بدون اینکه بداند همسرش باردار است. ناهید در یونان وضع حمل می‌کند و فرزند را اسکندر می‌نامد. البته روایت‌های دیگری نیز پیرامون اینکه پدر اسکندر کیست، وجود دارد. آن‌قدر تشتت روایات پیرامون پدر اسکندر زیاد است که مؤلف مجمل‌التواریخ و القصص (ص ۳۱) می‌نویسد «... و چند روایت دیگر نامعقول گویند...» و نظامی (۱۳۶۳، ص ۸۲) نیز پس از یادآوری چند روایت می‌گوید:

دگر گفته‌ها چون عیاری نداشت سخنگو بر آن اختیاری نداشت

پذیرش شکست، سخت است و هر قدر شکست سنگین‌تر باشد، این پذیرش سخت‌تر و ناگوارتر خواهد بود. شکست سخت و سریعی که دولت هخامنشیان از اسکندر خورد، شاید برای بسیاری از ایرانیان باورکردنی نبود. به همین خاطر می‌توان احتمال داد که به منظور کاستن از سرافکنندگی ناشی از شکست از بیگانه و به دست آوردن عزت نفس و غرور ملی، تلاش‌هایی صورت گرفت تا اسکندر از طرف پدر ایرانی قلمداد شود و شکست ایرانی از یونانی (یا مقدونیه‌ایی) به شکست برادری کوچک‌تر از برادر بزرگ‌ترش تبدیل شود. گرچند این توجیه می‌تواند در برخی از جای‌های مشابه رخ داده باشد، یعنی بیگانه‌ای به این وسیله خویشاوند نشان داده شود، ولی به نظر راقم این سطور، در مورد «دارا» و «اسکندر» چنین نبوده است.

ادغام شخصیت‌ها

ایرانیانی که در شرق فلات ایران زندگی می‌کردند، دو بار موفق به تشکیل حکومت شدند. یکی از این حکومت‌ها، حکومتی محلی بود که سلسله پادشاهان کیانی نامیده می‌شود و دیگری حکومتی با قلمرو بسیار گسترده که در تاریخ به نام سلسله شاهان اشکانی نامیده می‌شود. مشخص شده است که خاستگاه پارتیان، در شرق ایران بوده است (گیرشمن ۱۳۷۲، ص ۸۸ / زرین‌کوب ۱۳۹۰، صص ۲۸۹-۲۹۱). برخی از روایت‌های موجود در

کتاب‌های تاریخی، شاهان اشکانی را از نسل کیانیان می‌داند (ابن‌بلخی ۱۳۷۴، ص ۷۶ / مجمل‌التواریخ و القصص ۱۳۸۳، صص ۳۱-۳۲). کاوش‌های باستان‌شناسی انجام شده نشان دهنده امکان تشکیل حکومت‌های محلی در منطقه شرقی فلات ایران و آسیای میانه هست (فرای ۱۳۷۷، صص ۵۹-۶۵). انتظار می‌رود که فعالیت‌های بیشتر باستان‌شناسی بتواند ارتباط بین کیانیان و پارتیان را تأیید نماید.

مقایسه شخصیت‌های حماسی در ایران و هند نشان‌دهنده اشتراک تعدادی از شخصیت‌ها (نظیر جمشید و فریدون) بین دو سرزمین است (صفا ۱۳۶۳، صص ۴۲۵-۴۲۶ و صص ۴۶۴-۴۶۶). این اشتراک مربوط به زمانی دانسته شده است که اجداد آنان با یکدیگر می‌زیسته‌اند. پس از جدایی آنان از یکدیگر، اشتراکی در شخصیت‌های حماسی به چشم نمی‌خورد. هنگامی که صحبت از زیستگاه ایرانیان شرقی می‌شود، با محدوده جغرافیایی مشخص روبرو نیستیم. علاوه بر آن نباید این شرق را با جزیی از آن که شرق ایران فعلی است، یکسان دانسته شود. نفوذ مادها نیز از نواحی غربی به سمت شرق بتدریج صورت می‌گرفته است. سرزمین ماد از نظر جغرافیایی پراکندگی وسیعی می‌یابد (دیاکونوف ۱۳۴۵، صص ۱۱۵-۱۲۵) تا اینکه بالاخره این دو، همسایه می‌شوند و از آن پس هرکدام در صدد بر می‌آیند تا بر دیگری تفوق یابند. با توجه به اینکه مادها از همسایگان‌شان (نظیر آشوریان) شیوه تشکیل ارتش و اداره کشور متحد را می‌آموزند (دیاکونوف ۱۳۴۵، صص ۳۶۴-۳۶۵)، در صدد تأسیس دولتی گسترده و متحد بر می‌آیند (دیاکونوف ۱۳۴۵، صص ۲۲۳-۲۲۴، صص ۲۷۴-۲۸۱، ص ۳۴۴ / پیرنیا ۱۳۷۸، ص ۶۱ / کاتوزیان ۱۳۹۲، ص ۳۶ / هوار ۱۳۶۳، صص ۲۹-۳۰)، این تفوق‌طلبی از سوی مادها نمود بیشتری داشته است. مادها بالاخره تسلط خود را بر شرق تثبیت می‌کنند (پیرنیا ۱۳۷۸، صص ۶۱-۶۲ / فرای ۱۳۷۷، صص ۱۲۰-۱۲۱ / هوار ۱۳۶۳، ص ۳۲ / دیاکونوف ۱۳۴۵، صص ۴۳۹-۴۴۱). هرچند در حال حاضر در خصوص چگونگی بلعیده شدن نواحی شرق ایران توسط مادها اطلاعاتی نداریم، اما با توجه به روحیه سلحشوری ایرانیان شرقی و اینکه برخی از نواحی شرقی نظیر باکتريا (یعنی تاجکستان کنونی و شمال افغانستان) از لحاظ درجه تکامل از مادها عقب-

مانده‌تر نبوده‌اند (دیاکونوف ۱۳۴۵، ص ۴۴۱)، فرض فتح شرق توسط مادها طی جنگ‌های خونین، پذیرفتنی‌تر است از این فرض که شرق داوطلبانه تسلیم مادها شده باشد. تدوین داستان‌های حماسه ملی ایران در زمان اشکانیان صورت می‌پذیرد (گیرشمن ۱۳۷۲، ص ۳۰۳ / زرین کوب ۱۳۹۰، ص ۱۷۰ / فرای ۱۳۷۷، صص ۳۱۷-۳۱۹). هنگامی که پارتیان خواستند، گذشته خویش را به یاد آورند و به تدوین و احتمالاً کتابت گذشته خود بپردازند، دو شکست بزرگ را به خاطر آوردند. شکستی از مادها و شکستی از اسکندر. شکست اولی شکست حاکمان محلی آنان و پیچیده شدن طومار امیران کیانی بود و شکست دومی، شکست هخامنشیان از اسکندر مقدونی که انقراض و اضمحلال شاهنشاهی هخامنشیان را سبب شد. حکومت سه قرنی مادها و پارس‌ها بر مناطق شرقی با در نظر گرفتن پیشینه مشترک فرهنگی و قومی آنان سبب شد که پارتیان، شکست هخامنشیان از اسکندر را شکست خود بدانند و نه شکست دشمنانشان.

شاید آنان، شکست اولی را در مقایسه با دومین شکست خیلی کوچک‌تر احساس می‌کردند، لذا در انتقال سینه به سینه رخدادهای تاریخی، تلاشی آگاهانه را شروع کردند تا شکست اولی، آهسته آهسته به بوته فراموشی سپرده شود؛ البته این شکست از خاطره جمعی کاملاً زایل نشد ولی خیلی کم‌رنگ شد و بدان شکل باقی‌ماند؛ اما شکست از اسکندر به این سادگی‌ها قابل زایل شدن نبود و یا بهتر است گفته شود که امکان حذفش نبود، به همین خاطر باقی ماند. در گذر زمان آنان توانستند این دو را با هم ادغام کنند. اختلاف در محل نبرد دارا با اسکندر، می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که هنوز رگه‌هایی از واقعیت (یعنی دو شکست) باقی مانده است. نبردی که در ناحیه خراسان رخ داده است، مربوط به جنگ آخرین شاه کیانی با مادهاست و جنگ (یا جنگ‌هایی) که در سرزمین جزیره و مناطق غربی رخ داده است، باقیمانده خاطره‌هایی از جنگ داریوش سوم هخامنش با اسکندر است؛ بنابراین، «دارایی» که از «اسکندر» شکست خورده، حاصل یکسان‌پنداری «فردی از کیانیان است که از مادها شکست خورده» با «داریوش سوم هخامنشی است که از اسکندر شکست خورده است».

اسکندر در آیینۀ ادبیات ایرانی دارای دو چهره متفاوت است. منابع مذهبی زرتشتی از وی به عنوان اسکندر ملعون (گجستک) یاد می کنند. در برخی از منابع، وی از طرف پدر ایرانی است و به کیانیان می رسد (مجمل التواریخ و القصص ۱۳۸۳، ص ۳۱ / مستوفی ۱۳۸۱، صص ۹۵-۹۶ / قزوینی ۱۳۸۶، ص ۵۷ / بیرونی ۱۳۶۳، صص ۶۰-۶۲ / طبری ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۴۸۸-۴۹۳ / فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵، صص ۲۷-۳۰)؛ در حالی که در برخی از منابع ذکری از نسب ایرانی اسکندر نیست و این چنین بر می آید که وی یونانی (یا مقدونیه ای) خالص است (گردیزی ۱۳۸۴، ص ۸۱ / ابن بلخی ۱۳۷۴، صص ۱۶۱-۱۶۷ / ابن عنبه ۱۳۶۳، ص ۳۱). پس از اسلام، اطراف اسکندر تاریخی را داستان های متعدد فرامی گیرد که موضوع تألیف اسکندرنامه های متعدد می شود (کهدویی و نصرآزادانی ۱۳۸۲، صص ۱۳۳-۱۴۶). بعید نیست پیش از سقوط کیانیان، ازدواجی بین شاهان یا شاهزادگان مادی و کیانی صورت گرفته باشد و شاید فردی که توسط وی دولت کیانی ساقط شده حاصل یک ازدواج ماد-کیانی بوده است. چون دو شکستی که به آنها اشاره شد (شکست کیانیان از مادها و شکست هخامنشیان از اسکندر) یکی پنداشته شدند؛ رابطه خویشاوندی شاهزاده ای که حاصل ازدواج شاهزادگان کیانی و مادی بوده به اسکندر منتقل گردید و آهسته آهسته برای آن روایت های مختلف به وجود آمد و چون اصل موضوع واقعیتی نداشت، روایات تشتمت بسیار نشان می دهند. تنوع روایت ها در منابع پیرامون نسبت پدری اسکندر (که در شرفنامه نظامی و مجمل التواریخ به آن اشاره می شود) می تواند موید نظر نگارنده باشد. می دانیم که اواخر دوره هخامنشیان رابطه پدر-پسری بین شاهان وجود نداشته است. شاید آخرین فرد از کیانیان که مغلوب مادها می شود، نیز فرزند شاه پیشین (یعنی داراب) نبوده است. چون مدت پادشاهی آخرین شاهان هخامنشی (و به احتمال زیاد آخرین شاهان کیانی) کوتاه بوده و از طرفی دیگر سعی تدوین کنندگان داستان ها بر این بوده است که باید رابطه پدر-پسری بین دو پادشاه برقرار باشد، با مشکل کم سن و سال بودن «دارا» مواجه شدند که مساله با سکوت معناداری از نظر نداشتن نایب السلطنه همراه هست. می دانیم که داریوش سوم در هنگام رسیدن به تاج و تخت، کم سن و سال نبوده است، بسیار محتمل است که واقعاً شخصیتی هم که در وی ادغام شده (یعنی دارای کیانی) کم

سن و سال نبوده و نیازی نیز به نایب‌السلطنه نداشته است؛ شاید به همین خاطر در منابع نیز اصلاً به موضوع نایب‌السلطنه پرداخته نشده است.

چون این ادغام شخصیت‌های «آخرین شاه کیانی» با «داریوش سوم هخامنشی» و همچنین «پادشاهی از ماد» با «اسکندر مقدونی» صورت پذیرفت، پس از سقوط کیانیان، دوره حکومت اسکندر بر ایران فرا می‌رسد. به همین خاطر است که دوران حکومت مادها و هخامنشیان از داستان‌های ایرانی حذف شدند. این ادغام باید در زمان اشکانیان رخ داده باشد چراکه در خاطره جمعی ایرانی زمان ساسانی، یک شکست شناخته شده بود و آنان از حکومت هخامنشیان بی‌اطلاع بودند. احتمال دارد همین موضوع ادغام شخصیت‌ها باعث شده باشد که در اوستا نیز ذکری از تاریخ مادها و هخامنشیان نشده است.

پارتیانی که مشغول تدوین سرگذشت قوم خود بودند این تصور را داشتند که در حال تدوین تاریخ ایران هستند؛ به همین خاطر است که در داستان‌های تاریخی تدوین شده محل زندگی خود را ایران می‌نامیدند؛ در حالی که واقعاً آنان داشتند به پیشینه تاریخی منطقه‌ای محدود (یعنی شرق و شمال شرق ایران) سروسامانی می‌دادند و نه تمام سرزمینی که حتی در هنگام اشکانیان «ایران» نامیده می‌شد. همین موضوع باعث شده است که امروزه انتظار داشته باشیم که رد پای از مادها و پارس‌ها را در داستان‌های حماسه ملی مشاهده کنیم و چون ردپایی نمی‌بینیم، برایمان غیرمنتظره است.

تشکر و قدردانی: این مطالعه با حمایت‌های مالی و معنوی دانشگاه شیراز انجام شده

است.

منابع و مآخذ

ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۷۴)، تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، چ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.

ابن بلخی، ابوزید احمد بن سهل بلخی، (۱۳۷۴)، فارسنامه، تصحیح لسترنج و نیکلسن، توضیحات منصور رستگار فسایی، چ اول، شیراز: بنیاد فارس شناسی.

ابن عنبه، جمال الدین احمد، (۱۳۶۳)، الفصول الفخریه، تصحیح سید جلال الدین محدث ارموی، چ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳)، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، مترجم اکبر دانا سرشت، چ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پورداد، ابراهیم، (۱۳۷۷)، یشتها، ج ۲، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۷۸)، ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان)، چ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- _____، (۱۳۸۳)، عصر اساطیری تاریخ ایران (خطوط برجسته داستان‌های ایران قدیم)، چ دوم، تهران: انتشارات هیرمند.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد، (۱۳۷۲)، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد روحانی با عنوان شاهنامه کهن، چ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- دوستخواه، جلیل، (۱۳۸۴)، فرایند تکوین حماسه ایران، چ اول، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دیاکونوف، ا.م، (۱۳۴۵)، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، چ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رحمتی، محسن، (۱۳۹۴)، «تحریف تاریخ اشکانیان در روایت ملی- حماسی و علل آن»، دو فصلنامه ادبیات حماسی، سال دوم، شماره دوم، صص ۲۳-۴۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۰)، روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، چ یازدهم، تهران: انتشارات سخن.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۳)، حماسه‌سرایی در ایران، چ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵)، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ پنجم، تهران: انتشارات اساطیر.
- فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۷۷)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، (۱۳۶۳)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، چ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فرنغ دادگی، (۱۳۹۰)، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، چ چهارم، تهران: انتشارات توس.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، (۱۳۸۶)، لب التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، چ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- کاتوزیان، همایون، (۱۳۹۲)، ایرانیان (دوران باستان تا دوره معاصر)، ترجمه حسین شهیدی، چ دوم، تهران: نشر مرکز.
- کریستن سن، آرتور، (۱۳۵۵)، کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، چ چهارم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____، (۱۳۸۲)، مزداپروستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح الله صفا، چ پنجم، تهران: انتشارات هیرمند.
- کهدویی، محمد کاظم و نصرآزادانی، ناهید، (۱۳۸۲)، «نگاهی به اسکندرنامه منظوم و منثور»، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال اول، صص ۱۳۳-۱۴۶.
- کهزاد، احمدعلی، (۱۳۹۱)، آریانا، چ دوم، کابل: انتشارات امیری.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۸۴)، زین الاخبار، تصحیح رحیم رضازاده ملک، چ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گیرشمن، رنان، (۱۳۷۲)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چ دهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجمالتواریخوالقصص، (۱۳۸۳)، تصحیح محمدتقی بهار، چ اول، تهران: دنیای کتاب.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوائی، چ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۸۱)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابولقاسم پاینده، چ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۴۵)، دائرهالمعارف فارسی، ج ۱، چ اول، تهران: فرانکلین.
- نظامی گنجوی، ابومحمد، (۱۳۶۳)، شرفنامه و اقبالنامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، چ دوم، تهران: مطبوعاتی علمی.
- هرودوت، (۱۳۶۲)، تاریخ هرودوت، تلخیص و تنظیم ا. ج. اوانس، ترجمه وحید مازندارانی، چ سوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- هوار، کلمان، (۱۳۶۳)، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، چ اول، تهران: امیرکبیر.